

## دفترانه



فاطمه خوش‌نما

## وبگردی

دختری  
به نام کویر

معصومه اسماعیلی

## تو هم تصور کن

چشم‌هایت را ببند و فقط تصور کن - دختر کویر را می‌گویم - تا به حال فکر کرده‌ای می‌شود همه چیز را شاعرانه و زنده تصور کرد. مثلاً کویر را فرشته‌ای دید که از آسمان بر زمین نشسته است و مثل غباری آرام از زمین بلند می‌شود و شب‌ها مثل ستاره‌ای دنباله‌دار به آسمان می‌رود. دختر کویر، آن چشم‌های کوچک بادامی و موهای شفق گونه‌اش که به رنگ غبارند، با هر وزش نسیم به حرکت در می‌آید. خورشید با تمام توان خود بر اندام خاکی و رقصان او می‌تابد و کویر مثل قطره‌های آب، فقط غبار می‌شود، مثل بدن فرشته‌ای که میان آسمان و زمین معلق مانده باشد. قطره‌های خاک همه‌جا را قهوه‌ای و مشکی می‌کنند. دختر کویر، با انگشتان بلند و کشیده‌اش به سمت خورشید اشاره می‌کند. خاک از زمین بلند می‌شود و مثل هاله‌ای از نور دور آفتاب می‌چرخد. حتماً الان به این فکر می‌کنی که چه قصه خیال‌پردازانه‌ای. دلت نمی‌خواهد بدانی دختر کویر که بود، تو تا به حال فقط به یک‌قصه گوش نداده‌ای ...

## تو هم دختر کویری

من هر روز از سرزمینی عبور می‌کنم که پر از قصه دختران کویر است، سرزمینی که آسمانش پر از کهکشان و ستاره‌های کوچک دنباله‌دار است. ستاره‌ها هر روز صبح، مثل دخترک کوچک و تنهایی روی خاک کویر، به شکل ذرات غبار آواره می‌شوند و شب‌ها مثل ستاره‌ای دنباله‌دار در آسمان می‌درخشند. به آسمان که درست نگاه کنی، به زمینی می‌ماند که ذره‌های غبار در هر سمتش ریخته شده‌اند؛ مثل آینه‌ای زلال که روی گونه‌های غباری کم‌رنگ نشسته باشد ... به قصه‌ها فکر نکن؛ چون هر قدر هم فکر کنی چیزی یادت نمی‌آید؛ چون داستان من درباره خود توست. می‌دانستی که تو هم یکی از همان دختران کویری؟ تو هم هر روز وقتی اراده‌ات بیدار می‌شود و تصمیم به کاری می‌گیری که قلب پاکت به آن گواهی می‌دهد، مثل غباری از زمین بلند می‌شوی و مثل دخترکی ماهی شکل با چشم‌های کوچک و بادامی بین زمین و هوا معلق می‌مانی، چون نمی‌توانی از جنس خاک است و نیمه‌دیگر از جنس آسمان و هر شب که ستاره‌های اشک روی سجاده کوچک پاره‌پاره می‌شود، مثل ستاره‌ای دنباله‌دار به هر سمت آسمان که دلت بخواهد می‌روی. تو هر وقت از چشم دلت به زمین نگاه کنی و با چشم‌های روشن قلب با دختران هم‌سن و سالت حرف بزنی، می‌بینی که چقدر شبیه به دختران کویرند. تو هیچ‌وقت نمی‌توانی قلب کسی را آزار دهی، چون انگار قلب ماهیان کویر را آزرده‌ای؛ ماهیان کوچک و زیبایی که شاید هر کدام یک پری دریای و یا دختری به نام کویرند.

## همکلاسی

## من شکایت دارم!

فاطمه خوش‌نما

می‌گفت تو آسمون دنبال یه ستاره می‌گردم، یه ستاره که مال خودم باشد. می‌خواست ببیند ستاره داره یا نه! نمی‌دونم این فکرها رو کی انداخت توی سرش که الان چند شبه تو حیاط بساط پهن می‌کنه و مدام خیره می‌شه به آسمون! آخرش هم به این نتیجه می‌رسه که شکایت داره، حالا از کی و از کجا من نمی‌دونم.

فقط می‌گفت: من شکایت دارم، من ... شکایت می‌کنم.

می‌گفت این انتظار زیادیه؟ من فقط حقم را می‌خوام. رک و صاف و ساده بگم این حق منه که یه ستاره داشته باشم، اما می‌گن این حق به تو نمی‌رسه، می‌گن تو که کاری نکردی... نه من اجازه نمی‌دم حقم رو از من بگیرن. من شکایت می‌کنم. بهش توپیدم و گفتم: حالا این همه داد و هوار راه انداختی، خونه رو گذاشتی رو سرت برای یه ستاره، یا چه می‌دونم به قول خودت حق؟ آره خوبه که آدم از حق خودش دفاع کنه، اما به شرطی که حق وجود داشته باشه. دیگه هرکسی ندونه لااقل من می‌دونم که تو کاری نکردی، زحمتی نکشیدی که حالا حق رو از این و اون می‌خواهی؟ شکایت می‌کنی که بکن، اصلاً برو هر جای دنیا به هرکسی که می‌خواهی، شکایت کن. اگه یه پاپاسی هم به حرفت اهمیت داد، برگرد بیا این‌جا خودم صدتا ستاره می‌ذارم کف دستت.

اصلاً خودت می‌دونی چی داری می‌گی؟ این ستاره‌ای که تو ازش دم می‌زنی، با ستاره‌ای که زن فالگیر تو خط‌های کف دستت می‌بینه تا کاسبی کنه، فرق می‌کنه، یا نکنه فکر کردی این ستاره از اون ستاره‌هاییه که با پوئصد تو من می‌تونی از دوره‌گرد سر خیابون بخری و آویزون کنی به دسته کلیدت؟

راستی تو اصلاً به من بگو از کدوم ستاره‌ها می‌خواهی؟ ستاره بخت؟ ستاره آسمون؟ ستاره دریایی؟ ستاره دسته کلید؟ ستاره افتخار؟ ستاره هنر؟ یا ستاره ...؟ بگو، خجالت نکش، این‌جا بقالی ستاره‌هاست. تو کدومشونو می‌خواهی؟ سر تو بگیر بالا، خجالت نکش، آدم‌هایی رو که ستاره دارن ببین. دوست داری از کدومشون باشی؟ نکنه فکر می‌کنی تموم آدم‌هایی که تو کارنامشون ستاره دارن به راحتی ستاره به دست آوردن، یا کسی اومده ستاره رو نشون کرده تخت سینه‌شون و رفته؟ نه جونم! به این راحتی‌ها هم که فکر می‌کنی نیست که بشینی یه گوشه و داد و هوار راه بندازی که چی؟ حق رو می‌خواهی؟ ستاره‌تو می‌خواهی؟ این‌جوری اگه یه سال دیگه هم این‌جا بشینی، فایده‌ای نداره.

در ضمن این‌که کدوم ستاره‌رو می‌خواهی و از کدوم دسته آدم‌های ستاره‌دار باشی مهم نیست! مهم اینه که بدونی برای تو یه ستاره کمه، خیلی کم، تو باید دلتا، بیست‌تا، نه اصلاً صدتا ستاره داشته باشی؛ اما اگه از من بپرسی، می‌گم هیچی بهتر از این نیست که آدم خودش ستاره باشه، اون‌وقت که اگه صدتا ستاره هم بذارن کف دستت راضی نمی‌شی!

## دوشنبه: ۸۳/۶/۱۶

اگر نمی‌توانی بلوطی بر فراز تپه باشی،  
بوته‌ای در دانه‌های باش؛  
ولی بهترین بوته باش که در کنار راه می‌روی؛  
اگر نمی‌توانی بوته‌ای باشی،  
علف کوچکی باش؛  
و چشم‌انداز کنار شاهراهی را شادمانه‌تر کن!  
اگر نمی‌توانی نهنگ باشی، فقط یک ماهی  
کوچک باش؛ ولی بازیگوش‌ترین ماهی دریاچه!  
همه ما را که ناخدا نمی‌کنند، ملوان هم می‌توان  
بود.

در این دنیا برای همه ما کاری هست؛  
کارهای بزرگ و کارهای کمی کوچک‌تر؛  
و اگر نمی‌توانی شاه‌راه باشی، کوره راه باش؛  
اگر نمی‌توانی خورشید باشی، ستاره باش؛  
با بردن و باختن اندازه‌ات نمی‌گیرند؛  
هرآن‌چه که هستی، بهترین باش!  
• نوشته شده توسط خودم در ساعت ۷:۵۲

## سه‌شنبه: ۸۳/۶/۱۷

مطمئن باش تو باشی یا نباشی، جهان از رفتن  
نمی‌ایستد؛  
تو مانده باشی یا رفته باشی، کسی در انتظار تو  
نمی‌ماند؛  
خودت را برای دنیا لوس نکن؛  
کسی در انتظار تو نمی‌ماند!  
• نوشته شده توسط خودم در ساعت ۱۱:۵۲